

گلوله های که مثل نقل می بارید



اینجا بود که فرمانده پایگاه بنام «جوزی» از سنگر به آب پرید و با کلاه آهنی، با قدرت تمام آب بر روی نی های سوخته می پاشید. طوری شجاعانه عمل کرد که گویی به جای گلوله های 23 میلی متری دشمن نقل بر سرش می پاشند. کارش را ادامه داد و آتش را مهار کرد.

اینجا بود که فرمانده پایگاه بنام «جوزی» از سنگر به آب پرید و با کلاه آهنی، با قدرت تمام آب بر روی نی های سوخته می پاشید. طوری شجاعانه عمل کرد که گویی به جای گلوله های 23 میلی متری دشمن نقل بر سرش می پاشند. کارش را ادامه داد و آتش را مهار کرد.

به گزارش گروه «حماسه و مقاومت» خبرگزاری فارس، در یادگان شهید باکری دزفول لشکر 31 عاشورا منتظر اعزام به شملجه بودیم، که اعلام شد فردا به هورالعظیم اعزام می شوید. همه سوار شده و به کنار هور رسیدیم. بعد از مدتی انتظار قایق ها رسیدند. هر قایق نفرات مربوطه را به پایگاه های خودشان رساند.

من و شهاب موسی پور و یک برادر اردبیلی به نیروهای پایگاه امام محمد باقر 2 پیوستیم. پایگاه عبارت بود از چند تکه شناور، از جنس یونولیت که هر کدام به اندازه 2؛215#متری بودند که به صورت طولی به هم پیوسته بودند.

در یک گوشه پایگاه سنگر قبضه خمپاره 60 میلی متری و در گوشه دیگر سنگر قبضه دوشکا که هر کدام با دو ردیف گونی پر از خاک چیده شده بودند. تمام پایگاه روی آب بود و ارتفاع آب 3 متر و اطراف مان همه نیزابود. روبرویمان سنگرهای و خاکریز دشمن که در خشکی مستقر بودند، آن ها ما را مداوم زیر آتش کور داشتند و گاهی دیده بانان آتش های هدایت شده نثارمان می کردند.

شبی با شهید نجاری (از دبیرستان سپاه ارومیه) با هم نگرانی 3 ساعته داشتیم که حضور غواصان عراقی را حس کرده و به آن ها آتش گشودیم. آن ها نیز با دادن تلفات فرار کردند ولی پایگاه محمد باقر 2 را شناسایی کرده بودند.

فردا صبح چند قبضه توپ 23 میلی متری (قبضه ضد هوایی) پایگاه مان را زیر آتش گرفت. 45 دقیقه تمام رگبار زد، و سنگر استراحت مان که با نی های خشک استتار شده بودند آتش گرفت و دود غلیظی بلند شد.

سریعا قبضه های خمپاره دشمن گرای ما را گرفته و با خمپاره ها کوبیدند چه قیامتی بیا شد. شناورها روی آب مواج چند متر بالا پایین می رفتند. ما هم به شناورها چسبیده بودیم.

برادری از اردبیل که با دوشکا جوابشان را می داد با 2 عدد گلوله توپ 23 میلی متری دشمن که سینه مبارکش را دریدند شهید شد و فریاد مداوم «یا ابوالفضل» او و صدای دوشکایش قطع شد. برای اینکه دود قطع شود و خمپاره ها نتوانند گرا داشته باشند باید آتش خاموش می شد والا با سوختن مقداری از نیزار اطرافمان پایگاه کاملا در معرض دید دشمن قرار می گرفت.

اینجا بود که فرمانده پایگاه بنام «جوزی» از سنگر به آب پرید و با کلاه آهنی، با قدرت تمام آب بر روی نی های سوخته می پاشید. طوری شجاعانه عمل کرد که گویی به جای گلوله های 23 میلی متری دشمن نقل بر سرش می پاشند. کارش را ادامه داد و آتش را مهار کرد. آتش دشمن نیز خاموش شد و تصور کردند که همه پایگاه را ویران کردند.

لازم به یاد آوری است که جوزی سرباز سپاه بود، 20 روز از اتمام خدمت سربازیش گذشته بود، گویا عهده بسته است که هنوز به آن نرسیده است و منتظر بود. چند روز بعد دشمن با شناسایی غواصانش متوجه شد که پایگاه و نیروهایش هنوز هستند. به همین خاطر با استقرار چند تانک روی سکوهایی تانک در لبه خاکریزش شروع به کوبیدن پایگاه مان کرد این بار قیامتی دیگر بیا شد، با اصابت مداوم گلوله های توپ تانک، آب هور موج برداشت و چند متر بالا و پایین می رفت، شناورها و سنگرها را در هم می ریخت و نهایتا سنگر فرمانده جوزی هم مورد اصابت گلوله مستقیم تانک قرار گرفت و به ملکوت اعلا پیوست. روحش شاد

*راوی: عسگر